

فصل ۳

ادبیات غنایی

درس ششم:

نی نامه - گنج حکمت (آفتاب جمال حق)

درس هفتم:

در حقیقت عشق - شعر خوانی (صبح ستاره باران)

درس ششم: نی نامه

نام درس: نی نامه (هجده بیت آغازین مثنوی مولوی) / **شاعر:** جلال الدین محمد (مولوی) / **نام کتاب:** مثنوی / **قالب:** مثنوی / **نوع ادبی:** غنایی / **محتوا:** شرح هجران روح انسان از اصل خویش (عالم معنا) / **مثنوی معنوی: مولوی** / در تمام ابیات این شعر «نی» نماد و استعاره از مولانا یا انسان کامل است.

۱) نی: نماد غریب دور افتاده از وطن و در اینجا نماد (استعاره از) مولانا یا انسان کامل و آگاه به حقایق عالم معنا / **۲) چون:** وقتی که، چگونه / **۳) جدایی:** منظور جدایی انسان از عالم معنا و خالق هستی است؛ جدایی عاشق از معشوق.

۱. بشنو این نی^۱ چون^۲ شکایت می کند از جدایی^۳ ها^۴ حکایت می کند

معنی: زمانی که نی (مولانا / عارف کامل) شکایت می کند و از جدایی خود از عالم معنا حکایت می کند، گوش کن.

مفهوم: ناراحتی و شکایت به خاطر جدایی از عالم معنا و دوری از معشوق

آرایه: کلمات قافیه: شکایت و حکایت / ردیف: می کند / جناس: شکایت و حکایت

۱) نیستان: نیزار، نماد (استعاره از) عالم معنا / **۲) تا:** از زمانی که / **۳) ببریده اند:** جدا کرده اند (اشاره به خلقت انسان دارد) / **۴) نفیر:** فریاد و زاری به صدای بلند / **۵) مرد و زن:** مراعات نظیر و مجاز از همه مخلوقات.

۲. کز نیستان^۱ تا^۲ مرا ببریده اند^۳ در نفیرم^۴ مرد و زن^۵ نالیده اند

معنی: از زمانی که مرا از نیزار (عالم معنا) جدا کرده اند، (از این جدایی نالیده ام) و همه مخلوقات هم صدا با ناله های من، ناله سر داده اند.

مفهوم: شکایت از جدایی / زاری همه مخلوقات به خاطر دوری از عالم معنا و معشوق / ناله عاشق همه را به ناله می آورد.

دستور: نقش دستوری «نیستان»: متمم / نقش دستوری «م»: در نفیرم: مضاف الیه / نقش دستوری «مرد و زن»: نهاد

۱) سینه: مجاز از دل یا شنونده / **۲) خواهم:** می خواهم، مضارع اخباری / **۳) شرحه شرحه:** پاره پاره (شرحه: پاره گوشتی که از درازا بریده باشند) / **۴) فراق:** دوری، جدایی (شرحه شرحه از فراق: بسیار دردمند، کنایه) / **۵) اشتیاق:** میل قلب است به دیدار محبوب؛ در بیت زیر، کشش روح انسان خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی.

۳. سینه^۱ خواهم^۲ شرحه شرحه^۳ از فراق^۴ تا بگویم شرح درد اشتیاق^۵

معنی: برای بیان درد آرزومندی و بی قراری، دلی می خواهم که از درد جدایی پاره پاره شده باشد. (شنونده عاشقی می خواهم که سختی جدایی را کشیده باشد).

مفهوم: هر کسی صلاحیت گفت و گوی عشق را ندارد / در فهم مقصود، جنسیت و سنخیت شرط است. / حال عاشق را فقط عاشق می فهمد.

آرایه ادبی: جناس ناقص: شرح و شرحه / واج آرای: صامت «ش» /

دستور: نقش دستوری «شرحه شرحه»: صفت بیانی (سینه ای شرحه شرحه ...) / نقش دستوری «شرح»: مفعول

۱) اصل: ریشه و منشأ، زادگاه، اینجا منظور عالم معنا و جوار حق / **۲) باز جوید:** می طلبد، جست و جو می کند / **۳) وصل:** وصال، پیوند، پیوستن

۴. هر کسی کاو دور ماند از اصل^۱ خویش باز جوید^۲ روزگار وصل^۳ خویش

معنی: هر کسی که از اصل و مبدأ خود دور شود سرانجام روزگار وصال گذشته را می جوید تا به اصل خود برگردد.

مفهوم: میل به بازگشت به اصل / کُلّ شیء یرجع الی اصله / «أنا لله و أنا الیه راجعون»

آرایه: تضاد: دور ماند و وصل / جناس: اصل و وصل / تلمیح: کل بیت به کلام مشهور «کُلّ شیء یرجع الی اصله» و آیه «أنا لله و أنا الیه راجعون» اشاره دارد.

۱) جمعیت: گروه مردم، انجمن (هر جمعیتی: همه انسانها) / **۲) جفت شدن:** همراه و همدم شدن، کنایه / **۳) بد حالان:** کسانی که سیر و سلوک آنها به سوی حق، کُند است. / **۴) خوش حالان:** رهروان راه حق که از سیر به سوی حق شادمان اند. (بد حالان و خوش حالان: تضاد و مجاز از همه انسانها)

۵. من به هر جمعیتی^۱ نالان شدم جفت^۲ بد حالان^۳ و خوش حالان^۴ شدم

معنی: من (نی / مولانا) با همه گروه ها - چه آنانی که از عشق کم بهره اند و چه آنانی که در عشق به مراتبی رسیده اند - همنشین شده ام و ناله جدایی از معشوق را برای همه سر داده ام.

مفهوم: انعطاف پذیری نی (مولانا) / همراه شدن نی و عاشق با همگان / سر دادن ناله عشق برای همه

دستور: نوع «ان» در نالان، بد حالان و خوش حالان: مورد اول نشانه صفت فاعلی، دو مورد بعدی نشانه جمع (درس ۱۷ می خوانید) / مستند؟: نالان، جفت

۱) هر کسی: همه، همان «خوش حالان و بد حالان» / ۲) ظن*: گمان، پندار [هم‌آوا: زن] / ۳) درون: مجاز از اندیشه و افکار / ۴) اسرار: جمع سر، رازها

۶. هر کسی^۱ از ظن^۲ خود شد یار من / از درون^۳ من نجست اسرار^۴ من

معنی: هر کسی بر اساس گمان و درک خود با من (مولانا / عارف کامل) همراه و هم‌دم شد و حقیقت حال و رازهای درون مرا درک نکرد.

مفهوم: قضاوت افراد بر اساس دیدگاه شخصی است / پنهان ماندن حقیقت حال عاشق (عارف / شاعر) از دیگران.

آرایه: جناس: ظن و من / واج‌آرایی: صامت «ن»

دستور: نقش دستوری «یار»: مسند / نقش دستوری «درون»: متمم / نقش دستوری «اسرار»: مفعول

۱) نیست: نمی‌باشد (فعل اسنادی و «دور» مسند است.) / ۲) چشم و گوش: مجاز از حواس ظاهری (چشم و گوش را: برای چشم و گوش) / ۳) نور: استعاره از بصیرت و معرفت؛ درک و فهم / ۴) نیست: وجود ندارد (فعل غیراسنادی)

۷. سر من از ناله من دور نیست^۱ / یک چشم و گوش^۲ را آن نور^۳ نیست^۴

معنی: اسرار من همراه ناله‌هایم هستند؛ اما برای حواس ظاهری آن درک و معرفت وجود ندارد که بتوانند این اسرار را درک کنند. (فقط با چشم و گوش دل می‌توان آن اسرار را درک کرد.)

مفهوم: ظاهر هر کس بیانگر باطن اوست / ناتوانی حواس ظاهری از درک حقایق باطنی / اسرار عشق آشکار است؛ اما ظاهرینان از درک آن عاجزند

آرایه: مراعات نظیر: چشم و گوش / جناس: دور و نور / پارادوکس (ضعیف): مصراع اول / حس آمیزی: نور داشتن گوش / تکرار: من

دستور: نقش دستوری «آن نور»: نهاد / نقش دستوری «چشم»: متمم / نقش دستوری «گوش»: معطوف به متمم (نقش تبعی)

۱) مستور*: پوشیده، پنهان / ۲) کس را: برای کس («را» حرف اضافه) / ۳) دید جان: دیدن جان («دید» اسم است؛ نه فعل) / ۴) دستور*: اجازه، وزیر [اینجا معنی اول مقصود است.]

۸. تن ز جان و جان ز تن مستور^۱ نیست / یک کس^۲ را دید جان^۳ دستور^۴ نیست

معنی: هر چند جسم و روح از هم آگاهی دارند و هیچ‌یک از دیگری پنهان نیست؛ اما به هیچ چشم ظاهربینی، اجازه دیدن روح، داده نشده‌است.

مفهوم: جسم و جان انسان از هم آگاهند / انسان از درک روح ناتوان است!

آرایه: مراعات نظیر: تن و جان / تکرار: تن، جان / جناس ناقص (ناهمسان): دستور و مستور

دستور: نقش دستوری «جان»: به ترتیب: متمم، نهاد و مضاف الیه / نقش دستوری «دید»: نهاد / حذف ارکان جمله: «مستور نیست» بعد از جان اول **توجه:** کل این بیت مثالی برای تأیید بیت قبل است و آرایه تمثیل دارد

۱) نای: نی، گلو، استعاره از مولانا یا هر انسان آگاه / ۲) نیست: نمی‌باشد (فعل اسنادی) / ۳) باد: جریان هوا، (نیست باد: نیست؛ چیز بی‌ارزشی نیست، کنایه) / ۴) آتش: استعاره از عشق / ۵) نیست: نابود (مسند) / ۶) باد: باشد (فعل اسنادی دعایی)

۹. آتش است این بانگ نای^۱ و نیست^۲ باد^۳ / هر که این آتش^۴ ندارد، نیست^۵ باد^۶

معنی: این نغمه نی (سخنان مولانا) آتشی برخاسته از عشق است؛ نه باد هوا (چیز بی‌ارزش)! امیدوارم که هر کس این آتش عشق را ندارد، نابود شود!

مفهوم: اهمیت بانگ نای (سخنان مولانا) / عشق مثل آتش است / بانگ نی و سخنان عارف، برخاسته از سوز عشق است / بی‌بهرگان از عشق شایسته مرگ‌اند!

آرایه: تشبیه: بانگ نای به آتش / جناس تام: «نیست و نیست» (اولی فعل اسنادی به معنی «نمی‌باشد» و دومی اسم به معنی «نابود و فانی») و «باد و باد» (اولی، اسم به معنی «جریان هوا» و چیز بی‌ارزش و دومی فعل دعایی اسنادی به معنی «باشد») / تضاد: باد و آتش – است و نیست / مراعات نظیر: بانگ، نای، باد / تکرار: آتش / ایهام تناسب: «باد» در مصراع دوم: فعل دعایی (قابل قبول) – جریان هوا (غ ق و تناسب با آتش)

دستور: نقش دستوری «آتش»: در مصراع اول، مسند و در مصراع دوم مفعول / نقش دستوری «نیست»: در مصراع اول، فعل اسنادی و در مصراع دوم مسند / نقش دستوری «باد»: در مصراع اول، مسند و در مصراع دوم فعل اسنادی

توجه: این بیت ذوقافیتین است؛ یعنی دو قافیه پایانی دارد و فاقد ردیف است.

(۱)نی: استعاره از مولانا یا هر انسان آگاه و عارف / (۱)می: شراب(نی و می: مجاز از مخلوقات)

۱۰. آتش عشق است کاندَر نی فتاد جوشش عشق است کاندَر می فتاد

معنی: آنچه نی(مولانا / عارف) را به سوز و گداز واداشته عشق است که همچون آتش به جانش افتاده و آنچه شراب را به جوش و خروش انداخته نیز عشق است.

مفهوم: عشق محرک اصلی و مایه شور و مستی در جهان است / ساری و جاری بودن عشق در تمام پدیده‌ها

آرایه: تشبیه: عشق به آتش / جناس: نی و می / تکرار: عشق، است، فتاد / حسن تعلیل: صدای نی و جوشش می به خاطر آتش عشق است! / استعاره: جوشش عشق (عشق مثل چشمه می جوشد)

(۱)حریف*: دوست، همدم، همراه، / (۲) بُرید: جدا شد(هر که از یاری برید: منظور عاشقان) / (۳) پرده*: در اصطلاح موسیقی یعنی آهنگ و نغمه‌های مرتب(پرده اول)، حجاب [پرده دوم] [پرده دریدن: کنایه از آشکار کردن راز] / (۴) ما: منظور «عاشقان»

۱۱. نی، حریف هر که از یاری بُرید پرده‌هایش پرده‌های ما درید

معنی: نی(مولانا / عارف)، همدم عاشقانی مثل ما است که از معشوق خود جدا مانده‌اند و نغمه‌هایش(سخنانش)، راز عاشق بودن ما را فاش می‌کند.

معنی ۲: نی، همدم عاشقانی مثل ما است که از معشوق خود جدا مانده‌اند و نغمه‌هایش حجابها را از پیش چشم ما عاشقان برمی‌دارد تا معشوق را ببینیم.

مفهوم: فقط هجران کشیده‌ها(کسانی که از معشوق دور مانده‌اند)، شایسته همراهی نی(عارف) هستند. / نی افشاکننده راز عاشقان است / نغمه نی موانع رؤیت معشوق را کنار می‌زند.

آرایه: جناس تام: «پرده و پرده» (پرده اول آهنگ و نغمه مرتب و پرده دوم حجاب) – توجه: بُرید و درید بسیاری از همکاران برای این دو واژه جناس قائل هستند. / استعاره مکنیه و تشخیص: اگر نی را در معنی حقیقی در نظر بگیریم تشخیص و استعاره مکنیه هم قابل قبول است.

دستور: نقش دستوری «پرده»: اولی نهاد، دومی مفعول / نقش «ش»: مضاف الیه / حذف فعل: فعل «است» در مصراع اول به قرینه معنایی حذف شده

(۱)ترباق*: پادزهر، ضد زهر / (۲) که دید؟: هیچ کس ندید(استفهام انکاری) / (۳) دمساز*: مونس، همراه، درد آشنا / (۴) مشتاق: عاشق، آرزومند، مایل

۱۲. همچو نی زهری و ترباقی که دید؟ همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟

معنی: هیچ کس چیزی مثل نی ندیده است که هم زهر باشد و هم پادزهر؛ (در عین درد آفرینی، درمان بخش نیز باشد!) و هیچ کس چیزی مثل نی ندیده است که هم همدم (عاشق واصل) باشد و هم آرزومند(عاشق هجران دیده)!

مفهوم: تأثیر دوگانگی نی(کلام عارف) / نقش ظرفیت وجودی افراد در تأثیرپذیری از عشق / آوای نی هم درد آفرین است و هم درمان بخش / (نغمه‌های نی و کلام عارف برای آنان که درد اشتیاق ندارند، مثل زهر کشنده و برای آنان که آتش عشق در وجودشان شعله‌ور است مثل پادزهر درمان بخش است.)

آرایه: تشبیه: نی به زهر و ترباق / متناقض نما(پارادوکس): زهر و ترباق بودن نی – دمساز و مشتاق بودن نی / تکرار: همچو نی که دید /

دستور: نقش دستوری «زهر و ترباق، دمساز و مشتاق»: همگی مفعول (البته «ترباق» و «مشتاق» معطوف به مفعول هستند.)

(۱)حدیث: سخن، خبر(حدیث کردن: سخن گفتن، حکایت کردن) / (۲) راه پر خون: کنایه از مسیر دشوار و پرخطر عشق / (۳) می‌کند: بیان می‌کند / (۴) مجنون: قیس بنی عامر که عاشق لیلی بود؛ نماد عاشقان ناکام

۱۳. نی حدیث راه پر خون می‌کند قصه‌های عشق مجنون می‌کند

معنی: نی(مولانا / انسان کامل)، داستان راه دشوار و پرخطر عشق را بیان می‌کند و از قصه‌های عشق افرادی چون مجنون، که سراسر درد است، سخن می‌گوید.

مفهوم: دشوار و پرخطر بودن راه عشق / نی بازگوکننده حکایت عاشقان رنج کشیده و ناکام است

آرایه: استعاره مکنیه و تشخیص: حدیث و قصه گفتن نی / تلمیح: اشاره به ماجرای عاشقانه لیلی و مجنون

دستور: ترکیب وصفی: راه پر خون / ترکیب‌های اضافی: حدیث راه – قصه‌های عشق – عشق مجنون / نقش دستوری «حدیث»: مفعول / نقش دستوری «قصه‌ها»: مفعول / نقش دستوری «پر خون»: صفت

۱) **محرم**: رازدار، همراز، هم‌دل / ۲) **هوش**: فهم و آگاهی، منظور «عشق» است / ۳) **بی‌هوش**: بی‌فهم، کسی که آگاهی ندارد؛ کنایه از عاشق / ۴) **مر**: نشانه‌ای زاید که در قدیم برای آرایش سخن یا تکمیل وزن یا ... همراه با «را» به کار می‌رفته است. / ۵) **زبان**: مجاز از سخن

۱۴. محرم^۱ این هوش^۲ جز بی‌هوش^۳ نیست مر^۴ زبان^۵ را مشتری جز گوش نیست

معنی: فقط عاشق واقعی حقیقت عشق را درمی‌یابد؛ همان‌گونه که فقط گوش ابزار مناسبی برای درک سخنان زبان است.

مفهوم: هر کسی درد عشق را درک نمی‌کند / فقط عاشق حقیقت عشق را می‌فهمد. / فقط عارف دلسوخته دردآشناست.

آرایه: **متناقض‌نما (تناقض)** / **پارادوکس**: محرم هوش بودن بی‌هوش! / **استعاره مکنیه و تشخیص**: مشتری بودن گوش! / **مراعات نظیر**: زبان و گوش / **جناس**: هوش و گوش / **اسلوب معادله و تمثیل**: مصراع دوم مثال و معادلی در تأیید مصراع اول است.

دستور: نوع «را»: رای فک اضافه (مشتری زبان جز گوش نیست) (برخی همکاران حرف اضافه می‌دانند!) / **نقش «زبان»**: مضاف‌الیه / **نقش «محرم»**: مسند / **هسته و وابسته‌های «محرم این هوش»**: محرم: هسته + این: وابسته وابسته، صفت مضاف‌الیه + هوش: وابسته، مضاف‌الیه (درس ۸ و ۹ می‌خوانید)

۱) **غم**: منظور غم عشق است / ۲) **بی‌گاه شدن**: فرارسیدن هنگام غروب یا شب [کنایه از سپری شدن، به پایان رسیدن] / ۳) **سوز**: سوزش، غم شدید

۱۵. در غم^۱ ما روزها بی‌گاه شد^۲ روزها با سوزها^۳ همراه شد

معنی: روزهای عمر ما عاشقان در غم عشق، سپری شد. روزهایی که با اندوه و سوز و گداز همراه بود.

مفهوم: صرف شدن ایام عمر عاشق در راه عشق / بی‌پایان بودن غم و اندوه عشق.

آرایه و دستور: **جناس**: روز و سوز / **تکرار**: روزها / **واج‌آرایی**: صامت «ه» و مصوت بلند «ا» / **نقش دستوری «بی‌گاه»** و «همراه»: هر دو مسند

۱) **روزها**: مجاز از زمانها و عمر / ۲) **باک**: بیم، هراس / ۳) **تو**: منظور عشق (برخی معشوق می‌دانند) / ۴) **آن‌که**: کسی که (منادا) /

۱۶. روزها^۱ گر رفت، گور و باک^۲ نیست تو^۳ بمان، ای آن‌که^۴ جز تو پاک نیست

معنی: اگر (به خاطر عشق) عمر ما گذشت، بگو، بگذرد؛ ترسی نیست! ای عشق (ای معشوق) - که چیزی پاکتر از تو وجود ندارد - تو برای ما باقی بمان.

مفهوم: برتری عشق بر همه چیز؛ حتی عمر! / برای عاشق فقط عشق و معشوق مهم است / طلب بقای عشق / تنها حقیقت ارزشمند زندگی عشق است.

آرایه: **جناس**: باک و پاک / **تشخیص و استعاره**: گفت‌وگو با روزها و عشق / **تضاد**: بمان و رو /

دستور: تعداد جمله‌های بیت: ۷ تا / **نقش دستوری «باک»**: نهاد / **نقش دستوری «پاک»**: نهاد (فعل «نیست» در هر دو مصراع غیراسنادی است.)

۱) **ماهی**: نماد (استعاره از) عاشق حقیقی، عارف واصل / ۲) **آب**: نماد (استعاره از) عشق / ۳) **سیر**: بیزار، خسته، اشباع (سیر شد: بی‌میل شد) / ۴) **بی‌روزی**: درویش، بی‌نوا؛ اینجا یعنی بی‌بهره از عشق، کنایه. (روزی: عشق) / ۵) **روز**: مجاز از عمر (روزش دیر شد: عمرش تباه و تلف شد، کنایه)

۱۷. هر که جز ماهی^۱ ز آب^۲ سیر^۳ شد هر که بی‌روزی^۴ است، روزش^۵ دیر شد

معنی: همانطور که هر موجودی جز ماهی از آب خسته و بیزار می‌شود، هر کسی از عشق بی‌بهره باشد، روزگارش تباه می‌شود. [بیشتر منابع معنی ۲ را نوشته‌اند]

معنی ۲: تنها ماهی دریای حق (عاشق) از غوطه خوردن در آب عشق و معرفت سیر نمی‌شود. هر کس از عشق بی‌بهره باشد، عمرش تباه می‌شود.

مفهوم: اشتیاق پایان‌ناپذیر عاشق / عشق مایه حیات عاشقان است / تنها فرد شایسته عشق، عاشق است / بی‌بهرگان از عشق، عمرشان تباه می‌شود.

آرایه: **جناس ناقص**: سیر و دیر - روز و روزی / **مراعات نظیر**: آب و ماهی / برخی همکاران معتقدند بیت **تمثیل و اسلوب معادله** دارد.

۱) **درنیابد**: در نمی‌یابد، درک نمی‌کند (مضارع اخباری منفی) / ۲) **پخته**: کنایه از عاشق و عارف واصل (منظور خود مولوی) / ۳) **خام**: بی‌بهره از عشق (کنایه) / ۴) **والسلام**: شبه جمله در مفهوم اتمام کلام و نوشته

۱۸. در نیابد حال پخته^۱ هیچ خام^۲ پس سخن کوتاه باید، ^۳والسلام

معنی: شخصی که از عشق بی‌بهره باشد، حال عارف واصل را درک نمی‌کند؛ پس لازم است سخن عشق را به پایان برد و سکوت کرد!

مفهوم: فقط عاشق درد عاشق (عارف واصل) را می‌فهمد / دردآشنایی برای درک حقیقت عشق / هر که در آتش نرفت، بی‌خبر از سوز ماست.

آرایه: **تضاد**: پخته و خام /

دستور: تعداد جمله‌های بیت: ۳ تا / **نقش «پخته»**: مضاف‌الیه (صفت جانشین اسم است) / **نقش «خام»**: نهاد (صفت جانشین اسم است)

بررسی ابیات و عبارات داخل کارگاه

* چه نیکو گفت با جمشید دستور

که با نادان نه شیون باد و نه سور (فخرالدین اسعد گرگانی)

تحلیل: جمشید: از پادشاهان باستانی ایران / دستور*: وزیر / شیون*: ناله و ماتم، زاری و فریاد که در مصیبت و محنت برآرند. / سور*: جشن (تضاد با

شیون) / حذف فعل: فعل «باد» بعد از «سور» به قرینه لفظی حذف شده است. / جناس: با و باد

معنی: وزیر چه زیبا به جمشید گفت که: نه در ناراحتی و نه در جشن و خوشی نباید با انسان نادان هم صحبت شد! /

مفهوم: پرهیز از هم‌نشینی با نادان

* گر ایدونک دستور باشد کنون

بگوید سخن پیش تو رهنمون (فردوسی)

تحلیل: ایدونک*: ایدون که؛ (ایدون*: این چنین) / دستور*: اجازه / رهنمون: راهنما، مشاور

معنی: اگر چنین اجازه‌ای باشد، اکنون مشاور(مزدک) برای شما سخنانی را بیان می‌کند.

مفهوم: درخواست اجازه جهت سخن گفتن

* مکر او معکوس و او سرزیر شد روزگارش برد و روزش دیر شد

تحلیل: مکر: حيله / معکوس: وارونه(مکر معکوس شد: حيله‌اش به ضرر خودش تمام شد، موفق نشد، کنایه) / حذف فعل: حذف فعل «شد» بعد از معکوس

به قرینه لفظی / سرزیر شد: سرنگون شد، رسوا شد(کنایه) / روزگارش برد: روزگارش را تباہ کرد؛ کنایه(«او»ی محذوف، نهاد این جمله است) / روزش

دیر شد: فرصتش از دست رفت، عمرش به پایان رسید(کنایه) / نقش دستوری «او»: اولی مضاف‌الیه، دومی نهاد / نقش دستوری «ش»: هر دو مضاف‌الیه

معنی: مکر او به زیان خودش تمام شد و او سرافکنده شد و آن حيله روزگارش را سیاه کرد و فرصتش از دست رفت(عمرش به پایان رسید).

مفهوم: وارونه عمل کردن نقشه / بدبخت شدن / از ماست که بر ماست /

* بی‌گاه شد بی‌گاه شد، خورشید اندر چاه شد خورشید جان عاشقان در خلوت الله شد

تحلیل: بی‌گاه شد: غروب فرارسید، روز به پایان رسید، زمان سپری شد / خورشید اندر چاه شد: خورشید غروب کرد (کنایه) / مثل خورشید بودن

جان عاشقان: کنایه از نورانی و پرحرارت بودن / خلوت: تنهایی گزیدن / تشبیه: جان عاشق به خورشید

معنی: روز به پایان آمد و خورشید غروب کرد و جان عاشقان که مثل خورشیدی نورانی بود به سوی گوشه‌نشینی با خداوند رفت(عاشقان به راز و نیاز با خدا

مشغول شدند).

مفهوم: شب زمان راز و نیاز عاشقان با خداوند است / خلوت عاشق با معشوق حقیقی در شب

* مستمع، صاحب سخن را بر سر کار آورد غنچه خاموش بلبل را به گفتار آورد (صائب تبریزی)

تحلیل: مستمع*: شنونده، گوش‌دارنده / صاحب سخن: سخنران [مراعات نظیر با مستمع و گفتار] / بر سر کار آورد: کنایه از تشویق و تحریک کردن

/ خاموش: ساکت / تضاد: خاموش و گفتار / تشخیص: خاموشی غنچه و گفتار بلبل / اسلوب معادله: مصراع دوم معادل و مصداقی در تأیید مصراع اول است

معنی: شنونده ساکت و خوب، موجب تشویق سخنگو و زیاد شدن انگیزه او می‌شود؛ همانطور که غنچه ساکت بلبل را به آواز خوانی وا می‌دارد.

مفهوم: دعوت شنونده به سکوت؛ برای بهره بردن از سخنان گوینده / شنونده خوب و آماده، مشوق سخن‌گو است.

* عشق چون آید برد هوش دل‌فرزانه را دزد دانا می‌گشاید اول چراغ خانه را (زیب‌النسا)

تحلیل: آید: می‌آید / برد: می‌برد / هوش: عقل و آگاهی / دل: مجاز از وجود / فرزانه: دانا / می‌گشاید: خاموش می‌کند / اسلوب معادله: مصراع دوم

معادل و مصداقی در تأیید مصراع اول است. / استعاره مکنیه: عشق می‌آید و هوش را می‌برد!

معنی: وقتی عشق در دل فرد دانایی وارد می‌شود، اول عقل و هوش او را می‌برد؛ همانطور که دزد باهوش وقتی وارد خانه‌ای می‌شود، اول چراغ خانه را خاموش

می‌کند!

مفهوم: تقابل عشق و عقل / غلبه عشق بر عقل / ناتوانی عقل در برابر عشق

*** شانه می آید به کار زلف در آشفتهگی آشنایان را در ایام پریشانی پیرس (سلیم طهرانی)**

تحلیل: به کار آمدن: مفید بودن، کنایه / ایهام تناسب: شانه: وسیله آرایش(ق ق) - کتف(غ ق ق و متناسب با زلف) / **مراعات نظیر:** شانه و زلف / ایهام تناسب: پریشانی: گرفتاری (ق ق) - بی نظمی (غ ق ق و متناسب با آشفتهگی) / **اسلوب معادله:** مصراع دوم معادل و مصداقی در تأیید مصراع اول است. / را: حرف اضافه به معنی «از»

معنی: شانه به هنگام آشفتهگی مو به کمک او می آید؛ پس تو هم در هنگام گرفتاری و مشکلات به کمک دوستان و آشنایان بشتاب!

مفهوم: دوستان واقعی در زمان گرفتاری و پریشانی به کمک دوستان می آیند. / دیگران را در زمان گرفتاری دریابید.

*** عشق بر یک فرش بنشاند گدا و شاه را سیل، یکسان می کند پست و بلند راه را (غنی کشمیری)**

تحلیل: بر یک فرش نشاندن: کنایه: مساوی قرار دان، یکسان کردن / **پست:** پستی، فرو رفتگی / **تضاد:** گدا و شاه - پست و بلند / **جناس:** راه با شاه / **اسلوب معادله:** مصراع دوم معادل و مصداقی در تأیید مصراع اول است.

معنی: عشق، گدا و شاه(همه انسان ها) را مساوی قرار می دهد؛ همانطور که سیل پستی ها و بلندیهای راه را مساوی و یکسان می کند!

مفهوم: عشق تفاوتها را از بین می برد و شاه و گدا را یکسان می سازد. / عالم عشق عالم یک رنگی است.

*** در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد**

تحلیل: تشبیه: ره عشق / به یقین: یقیناً، بی گمان / **بر حسب:** مطابق، طبق / **مراعات نظیر:** یقین، فکر، گمان / **تضاد:** یقین و گمان

معنی: یقیناً هیچکس راز عشق را درک نمی کند و فقط بر اساس فکر و تصور خود خیالپردازی می کند.

مفهوم: هیچ کس شایسته درک حقایق عشق نیست / هرکسی از دریچه فهم خود درباره عشق قضاوت می کند.

*** زمانه گر بزند آتش به خرمن عمر بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست**

تحلیل: کنایه: آتش به خرمن عمر زدن، کنایه از نابود کردن - برگ کاه نبودن، کنایه از بی ارزش / **اضافه تشبیه:** خرمن عمر / **بسوز:** بسوزان / **استعاره مکنیه و تشخیص:** آتش زدن زمانه - گفتگو کردن با زمانه / **مراعات نظیر:** خرمن با برگ - آتش و بسوز / **نقش دستوری «م»:** مضاف الیه مضاف الیه(خرمن عمر من)

معنی: زمانه اگر عمر مرا بسوزاند و نابود کند، بگو بسوزان چون عمر و زندگی از نظر من عاشق بسیار بی ارزش است!

مفهوم: بی ارزش بودن عمر نزد عاشق / عاشق از نابودی عمرش ترسی ندارد / ارزشمندی و برتری عشق بر عمر و زمان /

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱. معنای واژه «دستور» را در بیت های زیر مشخص کنید.

— چه نیکو گفت با جمشید دستور که با نادان نه شیون باد و نه سور (فخرالدین اسعد گرگانی) دستور*: وزیر

— گر ایدونک دستور باشد کنون بگوید سخن پیش تو رهنمون (فردوسی) دستور*: اجازه

۲. با توجه به دو بیت زیر از مولوی، آیا می توان «دیر شدن روز» و «بی گاه شدن» را معادل معنایی یکدیگر دانست؟ دلیل خود را بنویسید.

— مگر او معکوس و او سرزیر شد روزگارش برد و روزش دیر شد

— بی گاه شد بی گاه شد، خورشید اندر چاه شد خورشید جان عاشقان در خلوت الله شد.

پاسخ: خیر، «روزش دیر شد» یعنی فرصتش از دست رفت و عمرش به پایان رسید؛ اما «بی گاه شد» یعنی غروب فرارسید.(از اولی مفهوم فرصت سوزی برداشت می شود؛ اما از دومی خیر!) (پاسخ غالب همکاران: بله؛ هر دو به معنی سپری شدن زمان و فرارسیدن هنگام غروب یا شب است!)

۳. نقش دستوری گروه‌های اسمی مشخص شده در بیت زیر را بنویسید.

هر کسی از ظن خود شد یار من / از درون من نجست اسرار من به ترتیب: مسند(گروه مسندی) - مفعول(گروه مفعولی)

قلمرو ادبی

۱. بیت‌های زیر را از نظر کاربرد آرایه جناس تام (همسان) بررسی کنید.

الف) آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

پاسخ: جناس تام: «نیست» در مصراع اول، فعل اسنادی منفی است و در مصراع دوم اسم به معنی «نابود و فانی» است / «باد» در مصراع اول، اسم در معنی «جریان هوا» و در مصراع دوم فعل دعایی به معنای «باشد» است.

ب) نی حریف هر که از یاری بُرید پرده‌هایش پرده‌های ما درید

پاسخ: جناس تام: پرده اول «نغمه و آهنگ» و پرده دوم «حجاب و مانع»

۲. به بیت زیر توجه کنید:

مستمع، صاحب سخن را بر سر کار آورد غنچه خاموش بلبل را به گفتار آورد (صائب تبریزی)

در این بیت مصراع دوم در حکم مصداقی برای مصراع اول است؛ به گونه‌ای که می‌توان جای دو مصراع را عوض کرد؛ در واقع شاعر، بر پایه تشبیه، بین دو مصراع ارتباط معنایی برقرار کرده است؛ به این نوع کاربرد شاعرانه «اسلوب معادله» می‌گویند. توجه: در اسلوب معادله، هریک از دو مصراع، استقلال معنایی و نحوی دارند؛ به گونه‌ای که یکی از طرفین، معادل و مصداقی برای تأیید مفهوم طرف دیگر است. نمونه:

— عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را دزد دانا می‌گشاید اول چراغ خانه را (زبیب‌النسا)

— شانه می‌آید به کار زلف در آشفتگی آشنایان را در ایام پریشانی پیرس (سلیم طهرانی)

— عشق بر یک فرش بنشاند گدا و شاه را سیل، یکسان می‌کند پست و بلند راه را (غنی کشمیری)

* در کدام بیت درس، شاعر از اسلوب معادله بهره گرفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

پاسخ: محرم این هوش جز بی‌هوش نیست = مر زبان را مشتری جز گوش نیست

دلایل: مصراع دوم معادل مصراع اول است - مصراع دوم مصداقی در تأیید مصراع اول است - هریک از دو مصراع استقلال معنایی و نحوی دارند - بین دو مصراع بر پایه تشبیه ارتباط معنایی برقرار است - بین آنها می‌توان عبارت «همان‌طوری که» قرار داد.

قلمرو فکری

۱. مقصود مولوی از «نی» و «نیستان» چیست؟

پاسخ: مقصود از «نی» مولانا یا هر انسان آگاه و آشنا با حقایق عالم معنا و مقصود از «نیستان» عالم معنا و ملکوت است.

۲. کدام بیت، به این سخن مشهور: «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ» (هر چیزی سرانجام به اصل و ریشه خود باز می‌گردد.) اشاره دارد؟ پاسخ:

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش

۳. حافظ در هریک از بیت‌های زیر، بر چه مفاهیمی تأکید دارد؟ بیت‌های معادل این مفاهیم را از متن درس بیابید.

الف) در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد

مفهوم: هیچ کس شایسته درک حقایق عشق نیست / هرکسی از دریچه فهم خود قضاوت می‌کند.

بیت معادل: هرکسی از ظن خود شد یار من / از درون من نجست اسرار من

ب) زمانه گر بزند آتش به خرمن عمر بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست

مفهوم: بی ارزش بودن عمر نزد عاشق / عاشق از نابودی عمرش ترسی ندارد / ارزشمندی و برتری عشق بر عمر و زمان /

بیت معادل: روزها گر رفت گو رو باک نیست / تو بمان ای آن که چون تو پاک نیست

۴. جدول زیر را با توجه به مفاهیم ابیات درس کامل کنید.

| مفهوم | شماره بیت |
|---|---|
| دشوار و پر خطر بودن راه عشق | سیزدهم (نی حدیث راه پر خون می کند ...) |
| ظاهر هر کس بیانگر باطن اوست / ناتوانی حواس ظاهری از درک حقایق باطنی | هفتم (سرّ من از ناله من دور نیست ...) |
| اشتیاق پایان ناپذیر عاشق | هفدهم (هر که جز ماهی ز آبش سیر شد ...) |
| نقش ظرفیت وجودی افراد در تأثیرپذیری از عشق | دوازدهم (همچو نی زهری و تریاقی که دید؟ ...) |
| عشق مسبب حرکت و جنبش و تحول است. / عشق در همه هستی جاری و ساری است. | دهم (آتش عشق است کاندز نی فتاد ...) |

گروه های مهم املائی

نفیر و زاری / شرحه شرحه از فراق / اصل و وصل / ظنّ و گمان / اسرار و رازها / مستور و پنهان / حریف و همدم / زهر و تریاق / محرم و دوست / سور و جشن / محنت و مصیبت /

درس ششم: گنج حکمت (آفتاب جمال حق)

فیه ما فیه: مولوی

۱) درویش: فقیر، عارف، پارسا (اینجا معنی دوم منظور است) / ۲) تجلی: آشکار شدن، جلوه کردن (اینجا: روشن شدن دل عارف به نور الهی) / ۳) قرب: نزدیکی

پادشاهی به درویشی^۱ گفت که مرا آن لحظه که تو را به درگاه حق، تجلی^۲ و قرب^۳ باشد، یاد کن.

معنی: پادشاهی به عارفی (پارسایی) گفت: آن هنگامی که به درگاه خداوند نزدیک هستی و نور خداوندی بر قلب تو تابید، از من هم یاد کن (برای من هم دعا کن)

دستور: نوع «را» در مرا و تو را: حرف اضافه (از من - برای تو) [آن لحظه که برای تو به درگاه حق تجلی و قرب باشد، از من یاد کن]

۱) حضرت: درگاه، پیشگاه / ۲) تاب: فروغ، پرتو / ۳) زند: بتابد / ۴) چون: چگونه (چون یاد کنم؟ نمی توانم یاد کنم، استفهام انکاری) / ۵) مستغرق: *

مجنوب، شیفته (مستغرق گشتن: * حیران و شیفته شدن) / ۶) دامن کسی را گرفتن: کنایه: به او متوسل شود (بگیرد: مضارع التزامی) / ۷) حاجت: نیاز،

مراد، خواسته / ۸) عرضه دهد: بیان کند / ۹) برآرد: برطرف می کند، برآورده می کند. /

گفت که: «چون من در آن حضرت^۱ رسم و تاب^۲ آفتاب آن جمال بر من زند،^۳ مرا از خود یاد نیابد؛ از تو چون^۴ یاد کنم؟! اما

چون حق تعالی بنده ای را گزید و مستغرق^۵ خود گردانید، هر که دامن او را بگیرد^۶ و از او حاجت^۷ طلبد، بی آنک آن بزرگ،

نزد حق یاد کند و عرضه دهد^۸، حق، آن را برآرد^۹.»

معنی: پاسخ داد: وقتی من به بارگاه الهی می رسم، و پرتو آن زیبایی که مثل آفتاب است، بر من می تابد (جمال حق بر من جلوه گر می شود)، من خودم را نیز

فراموش می کنم، بنابراین نمی توانم از تو یاد کنم! اما وقتی خداوند بلندمرتبه بنده ای را انتخاب کرد و شیفته و مجذوب خود گردانید، هر کس که به آن بنده

برگزیده متوسل شود و از او کمک بخواهد، بدون آنکه آن بنده برگزیده، از خدا بخواهد، خداوند نیاز آن بنده (حاجت خواهنده) را برآورده می کند.

مفهوم: حیرانی عاشق با دیدن یار / فنای فی الله شدن / ارزش و مقام اولیاء الله نزد خدا

آرایه: مراعات نظیر: تاب، آفتاب و زند / تشبیه: جمال حق به آفتاب / سجع: گزید، گردانید، بگیرد، طلبد، کند، دهد، برآرد

دستور: جمله چهار جزئی با مفعول و مسند: مستغرق خود گردانید / تاب آفتاب آن جمال: هسته + مضاف الیه + صفت مضاف الیه + مضاف الیه مضاف الیه

گروه های مهم املائی

تجلی و قرب / تاب و فروغ / مستغرق و مجذوب / حاجت و خواسته / عرضه و اظهار /